

فتحپور متوجه طواف گشتند، و تمام راه، انبساط فرموده، روز دو شنبه، چهارم ذیحجه، سال مذکور، ده گروهی اجمیر مخیم خيام فلک احتشام گردید. و از آنجا بدستور مقرر پیاده روی از ادت نزار مهبط الافوار آورده، پنج گروهی راه، پیاده رفتند. و از گرد راه، نزار فائض الانوار آمده، بنیاز منسی تمام شرائط زیارت، و لوازم طواف، بتقدیم رسانیده، روز اول مبلغ ده هزار روپیه، بهجاوران بقعه شریفه، و خدام آستانه رفیعه عنایت فرمودند.

ذکر وقائع سال بست و دویم الهی .

ابتدای این سال، روز دو شنبه، بستم ذیحجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة بود. دران ایام، که خطه اجمیر مخیم سرادقت جاه و جلال بود، سلطان هفت کشور در نهم ذی الحجه سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه در برج حمل خرامیده، عالم و عالمیان را بقدم سال بست و دوم الهی که متکفل انجاح امال و امانی است مزده داد؛ و بمیامن این نشاط، ابواب خرمی و بیغمی بر روی روزگار مفتوح گشت.

شرح وقائعی که در خطه اجمیر ظهور یافته.

در ان ایام که خطه اجمیر مخیم خيام جاه و جلال بود، اخبار پی در پی، از ولایت بنگاله رسید، که داود افغان، خط عهد و میثاق را، که بخانخانان کرده بود، بر طاق بلذد نسیان نهاده، از اندازه خود، پای بیرون گذاشته، بر سر تانده آمد. و امرای بادشاهی، که در تانده بودند، چون سردار معتبر، در میان ایشان نبود؛ آن مملکت را خالی گذاشته، به حاجی پور پنه آمدند؛ و از این سبب، غیر هرج و مرج، متصاعد گشت. و خانجهان بواسطه آنکه لشکر او، در لاهور بود، در راه بتعلل و تانی میرفت. چون این اخبار، بعرض اشرف رسید، فرمان بقام

خانجهان مصحوب سبحان قلی ترک فرستادند؛ که امرا و جاگیرداران را، که مملکت بنگاله را گذاشته آمده بودند، با خود داشته، بر سر داود برود. سبحانقلی ترک، در عرص بست و دو روز، قریب هزار کروه راه طی نموده، فرمان را بخانجهان رسانید؛ و هنوز، آیات اعلی در اجمیر بود، که باز آمده، خبر رسانید؛ که خانجهان، بافواج فیروزی نشان، تکیه باقبال خداوندگار نموده، متوجه بنگاله شد. و چون بگرهی رسید، از گرد راه، بجنگ سه هزار افغان، که داود بحراست آنجا گذاشته بود، پیش رفته، گرهی را متصرف شد، و قریب هزار و پانصد افغان، علف تیغ بیدریغ گشته؛ و اکثر سرداران دستگیر شدند.

و همدران ایام، که خطه اجمیر مستقر موبک منصوره بود، کنور مانسنگه را، که بصفت شجاعت، و مردانگی، و شیوه همت، و فرزانگی، امتیاز داشت، با پنچ هزار سوار جراز، بر سر راناکیکا تعین فرمودند. و قاضی خان بدخشی، و شاه غازیخان تبریزی، و سید هاشم بارهه، و خواجه محمد رفیع بدخشی، و مجاهد خان، و نبیره او مصعب علی خان، و دیگر جوانان کار طلب را، باز همراه نمودند. و منصب بدخشی گری آن لشکر، بآصف خان قرار گرفت. حضرت ظل الهی، کنور مانسنگه، و جمیع امرا و سرداران را، بخلاص فاخوره، و اسپان عراقی و عربی امتیاز بخشیده، رخصت فرمودند. و بعد سر انجام مهام، این لشکر فیروزی اثر بتاریخ بستم محرم، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، عنان مراجعت بدست قائد دولت سپرده، غره صفر، سال مذکور، آفتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت. و بعد از نزول دارالخلافت فتحپور، دوزی، منهبیان اخبار بعرض رسانیدند، که خانجهان، بعد از فتح گرهی، چون بحدود نانده رسید، داود از نانده بر آمده، در موضع اک محل، در زمینی که، یکطرفش

بدریا، و طرف دیگرش متصل کوهست، گرد لشکر خود را، قلعه ساخته
 تشسته است و خانجهان با لشکر منصور در برابر او فرود آمده، معرکه
 قتال و جدال گرم دارد. و در یکی از روزها، خواجه عبد الله که از نیاپیر
 حضرت قطب الاولیا خواجه ناصر الدین عبد الله احرار بود، قدس الله سره
 العزیز، و در سلک ملازمان درگاه معلی انتظام داشت؛ با معدودی
 چند، از نوکران خود، از مرچل خود بر آمده، بگذر خندق افغانان رسید.
 و جمعی انبوه از لشکر افغانان، بیرون جسته، بخواجه آویخته اند، و
 خواجه ترندهای مردانه نموده، برحمت حق داخل گشت. از شنیدن
 این اخبار آتش غضب اشتعال یافت، و فرمان عالی شان بمظفر
 خان، که در انولا حاکم بنده و بهار بود، فرستادند، که مجموع افواج
 منصوره، که در انحدود جاگیردار بودند، بخود همراه گرفته، متوجه
 کومک خانجهان شود، و در استیصال افغانان، مساعی جمیله بظهور
 رساند. و بعد از چند روز، عیضداشت خانجهان رسید؛ مضمون آنکه،
 روزی بعضی از افواج نصرت شعار را، با لشکر افغانان اتفاق افتاد. و چون
 اقبال خداوندگار جهان یاور و رفیق بهادران، جانسپار بود، نسیم فتح و فیروزی
 بر رأیت ایشان وزید. و بعضی جوانان، صاحب داعیه، خانخانان نام
 سردار فوج مخالف را بضرر تیغ بیدریغ، از پای در آوردند. و همدین
 ایام، خبر فتح کنور مانسنگه، و شکست رانا کیکا، بسمع همایون رسید.

ذکر محاربه کنور مان سنگه بارانا کیکا و شکست

یافتن آن ملعون.

چون رانا کیکا، که سر دفتر راجهای هندوستانست، و بعد از فتح
 چنور، بکوهستان هندوراه شهری کوفنده نام، مشتمل بر منازل و باغات

طرح پانداخته ، اوقات بسر کشتی میگذرانید ، و بعد از آنکه ، گذور مان سنگه
 بحوالی کوکنده رسید ، کیکا راجهای هندوراه ، را بمدد خود خوانده ،
 با جمعیتی ، که صحرا و دشت ازان بستوه آمدی ، از گهائی هندی
 گذشته ، بآهنگ جنگ اشتغال نمود . و گذور مانسنگه ، باتفاق امرا تسویه
 صفوف نموده ، متوجه جنگ گاه گردید . و بعد تقارب صفین ، دلاوران
 طرفین ، بسان باد صحر ، حملهای تند بردند . و زمان گیر و دار ، تا یک
 پهر امتداد یافته ، قتالی صعب افتاد .

• بیت •

زمین ، دریای موج افکن شد از خون ،
 در و کشتی سوار ، و کشته لنگر .
 اجل نعره زنان ، هر سو روان شد .
 بخون اندر ، چو مردان شزار .

و راجپوتانی هر دو فوج ، بتعصب یکدیگر ، کوشش می نمودند . و قریب
 یکصد و پنجاه سوار جرار ، از فوج بادشاهی ، از پای در افتاده ، و زیاده
 بر پانصد سوار ، از راجپوتان فامی ، از فوج غینم ، بدار البوار رفتند . و از
 سرداران کفر ، راجه رام شاه گوالیاری ، و پسرانش ، و پسر جیمل ، از جانب
 مخالف ، بدرک اسفل پیوستند . رانا کیکا ، دران روز ، چندان تردد نمود ،
 که زخم تیور و نیزه یافته ، پشت بمعرکه داده ، بخواری ، جان ازان مهلکه
 بیرون برد . و دلاوران سپاه رزم خواه ، برسم تعاقب شتافته ، راجپوت بسیاری
 را ، از پای در آوردند . و گذور مان سنگ ، بفتح و ظفر اختصاص یافته ،
 حقیقت را ، بدرگاه عرض داشت نموده ، روز دیگر ، از تغلی هندی
 گذشته ، بکوکنده در آمد . و در منازل رانا کیکا قرار گرفته ، مجدداً بمراسم
 شکر الهی پرداخت . و رانا کیکا گریخته ، بقلاع جبال شامخات تحصن
 جست . و چون مضمون عرضداشت ، بعرض اشرف رسید ، آنحضرت

اظهار نشاط و ابسطا فرموده ، بجهت کفور مانسنگه ، و امرای دیگر خلع فاخوه ، و اسپان عراقی فرستادند .

ذکر احوال خانجهان در مقابل داؤد .

سابقاً مذکور شد ، که خانجهان ، بعد از فتح گرهی متوجه تانده شد ، و داؤد افغان ، از تانده برآمده در اکمحل نام جای لشکرگاه ساخته ، گرد خود قلعه ساخت . و خانجهان نیز در برابر غیظم قرار گرفته انتظار مظفر خان ، و لشکر بهار و حاجی پور می برد . و چون خبر مقابله خانجهان ، بعرض اشرف رسید ، مبلغ پنج لکھه روپیه ، جهت مدد خرج لشکر ، بذاک چوکی فرستادند . و حکم شد ، که از آگره کشتی بسیلر ، پر از غله بمدد لشکر ظفر اثر ارسال نمودند ؛ و سید عبد الله خان را ، که در آن ایام ، خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود ، پیش خانجهان فرستاده ؛ فرمودند ، که انشاء الله تعالی ، خبر فتح داؤد را تو خواهی آورد . از برکت نفس اقدس آنحضرت ، مشار الیه در اندک مدت ، سر داؤد را آورد ؛ چنانچه عقیق پیب مذکور میشود .

و همدربین ایام گجپتی نام زمینداریکه ، در حوالی حاجی پور ، و پنده میباشد ، و در سالک دولتخواهان انتظام داشت ، وقتی که مظفر خان بکرمک خانجهان رفته بود ، و ولایت خالی مانده ، جمعیت نموده ، بر سر فرحت خان و پسرش ، میرک ردائی که در تهبانه آره میباشد ، رفت ؛ و فرحت خان با پسر او جنگ کرده ، شهادت یافت . و در انولایت خلل عظیم شد . و راهها مسدود گشت . چون اینخبر ، بعرض اشرف خلیفه الهی رسید ، حضرت بذفس اقدس ، از دارالخلافت فتحپور حرکت فرموده ، در پنج کروهی ، منزل کردند ؛ و حکم باحضار لشکرها ، و سامان

کشتی، و توپخانه صادر گشت. همدین منزل سید عبد الله خان، بطریقی که بر زبان الهام بیان گذشته بود، بایلغار، از پیش خانجهان آمده، سر داؤد افغانرا در زورسم سمند درلت انداخت. • بیت •
 نئی کش، سوی طاعت رای نامد،
 بسر آمد، اگر از پای نامد.

حضرت خلیفه الهی، لوازم شکر این نعمت کبری رسانیده، مراجعت فرموده، در مستقر خلافت قرار گرفتند. سید عبد الله خان، حقیقت فتح را، چنین تقریر کرد؛ که چون مظفر خان، بالشکر بهار، و حاجی پوزر پنده، تا قریب پنج هزار سوار آمده، بخانجهان ملحق شد؛ و در پانزدهم شهر مذکور، تسویه صفوف نموده برابر غنیم آمدند، و داؤد باتفاق جنید کرانی، که عم او بود و دیگر سرداران افغانی، صف آرائی کرد، بحسب اتفاق، توپ بر پای جنید خورده، زانوی او را خورد بشکست. و بعد از زمانی، افواج درهم آمیختند؛ و شکست بر اعضا افتاد. و داؤد در چله معطل شده، گرفتار گشت. خانجهان سر او را، جدا کرده، روانه درگاه ساخت؛ و غنیمت بیستمار، و فیل بسیار، بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد.

حضرت خلیفه، در مستقر خلافت آرام گرفته، اهل استحقاق، را بانعام زر سرخ و سپید، که دامن دامن در حضور اقدس نطف می شد، شاداب ساختند. و سید عبد الله خان، بانعام زر و اسپ، و خلعت، نوازش یافت.

و سلطان خواجه را، که خلف صدق خواجه خواند محمود بود، بمیر حاجی قافله حج سرفراز ساخته، مقدار شش لک روپیه، از نقد و جنس،

جهت فقرا و مستحقین حرمین شریفین حواله او نموده، حکم فرمودند، که هرکس که اراده زیارت حرمین داشته باشد، خرج راه بدهند. و خلق کثیر، باین دولت فائز گشتند.

و چون هر ساله، حضرت خلیفه الهی، بزیارت مرقد منوره، خواجه معین الدین تشریف میبردند، درین وقت بیست و ششم جمادی الثانی سنه اربع و ثمانین و تسعمایه موافق سال بیست و دویم الهی، از فتحپور متوجه شده، روز پنجشنبه پنجم ماه رجب، سال مذکور باجمیر نزول اجلال شد. بعد از زیارت مزار، فقرا و مساکین ایفمقام را، از خورد و نزرگ بانعام ز سرخ، و سفید، و سیاه، بهره مند ساختند. و چند روز، که در اجمیر تشریف داشتند، هر روز زیارت شتافته، بفقرا و مساکین، خیرات میفرمودند.

در اوراق پیش مذکور شد، که راجه مانسنگه، بر رانا کیکا غالب آمده، ولایت اورا متصرف شد؛ و او گریخته، بکوههای بلند، و بیشه های پر درخت پناه برده بود. لشکر ظفر اثر، بتعاقب بکونده، که جای بودن رانا بود، رفته قرار گرفت. درینولا بعرض رسید، که بواسطه تنگی راههای، چون غله کمتر می رسید، عسرت تمام بحال سپاهی راه یافته، و کفور مانسنگه مردم را، از غارت و تاراج ولایت کیکا، مانع آمده؛ و ازین جهت، پریشانی عظیم در لشکر بهم رسید. بندگان حضرت خلیفه الهی، از استماع ایفمقدمات، فرمان در باب طلب کفور مانسنگه صادر فرمودند. و او بملازمت رسیده، چند روز، از خدمت حضور ممنوع بود. بعد از چند روز قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، در مقام آن شدند، که بغارت ولایت کیکا، لشکر دیگر تعیین فرمایند. و در نوزدهم ماه مذکور، آیات جلال از اجمیر حرکت کرده، متوجه ولایت رانا گردید.

ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور.

شاه منصور نویسنده شیرازی بود. در ابتدای حال، بملازمت حضرت رسیده مشرف خوشبوخانه شد. در آن ایام مظفر خان استقلال تمام داشت، و چون جوهر فطرت، در شاه منصور مشاهده کرد، در مهمات و معاملات او را پیچیده، او را در قید انداخت؛ و کار بجای رسید، که شاه منصور، در درگاه نتوانست بود. و بچونپور بمخدمت منعم خان خانخانان رفته، در سلک نوکران او منتظم گشت؛ و بتدریج دیوان خانخانان شد؛ و بعد از چند سال، بتقریب مهم سازی خانخانان، بملازمت حضرت رسید. و چون از سخنان او، سنجیدگی و کار دانی معلوم رای عالم آرای گشت، بعد از فوت خانخانان، فرمان بطلت خواجه شاه منصور صادر گشت. و او بملازمت رسیده، مورد مراحم خسروانه گشت؛ و بمنصب دیوانی کل سرفرازی یافت.

و چون سلطان خواجه را، بمیر حاجی تعیین فرموده بودند، و راه کوهکنده، بگجرات قریب بود، قطب الدین محمد خان، و قلیچ خان، و آصف خانرا، با جمعی از امرا فرمودند، که بدرقه قافله سلطان خواجه شده، از کوهکنده بگذرانند؛ درین ضمن، ولایت کیکا را نیز، غارت و تاراج نمایند. و در هرجا، که خبر کیکا شنوند، برسر او رفته، دمار از روزگار او بر آورند. در وقت رخصت سلطان خواجه، حضرت خلیفه الهی بطریق محرومان، سرپا برهنه کرده، احرام بسته، قدمی چند متابعت سلطان خواجه نمودند. درین حال غریب از حاضران برخاسته، بی اختیار، زبان بدعا و ثنا کشودند. و چون آیات اعلی به برگنه موهی رسید، از پیش خبر آوردند، که چون قطب الدین خان و امرا قریب کوهکنده رسیدند، رانا گریخه بکوهستان در آمد.

فرمان جهانمطام شرف صدور یافت، که قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس در کوکونده توقف نماید، و قلیچ خان با دیگر امرا همراه قافله، تا ایدر بقتله خود بمحاصره ایدر قیام نماید؛ و جمعی را همراه ساخته، قافله را باحمدآباد رساند. و چون قلیچ خان بایدر رسید، راجه آنجا گریخته بکوهستان آن نواحی پناه برد؛ و در بتخانه ایدر، راجپوت چند، قرار بمردن داده، مانده بودند. و در لحظه، از هجوم عام نیست و نا بود شدند. و قلیچ خان روز دیگر، تیمور بدخشی را، با پانصد سوار، بقافله همراه ساخته، باحمدآباد فرستاد.

و همدین وقت، شهاب الدین احمد خان، و شاه فخر الدین، و شاه بدافع خان، و پسرش عبدالمطلب خان، و دیگر امرا جاگیردار مالوه، بملازمت رسیدند؛ و خاطر اقدس، بر سرانجام تهنات این ولایت توجه فرموده، اولاً قاضی خان بدخشی را بمنصب هزاری امتیاز داده، با شریف خان آنکه، و مجاهد خان، و سبکآزقلی ترک، قریب سه هزار سوار در فصبه موهی گذاشتند. و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ و عبد الرحمن پسر موئید بیگ، را با پانصد سوار تعیین فرمودند.

و چون رایات عالی، به اودی پور رسید، عرض داشت سلطان خواجه از سورت رسید، که بواسطه عدم قول فرنگیان، جهاز معطل است. حضرت خلیفه الهی علی مراد را که از جوانان مردانه بود فرستادند، که قلیچ خانرا از ایدر بسرعت بیارد؛ تا او را بروان ساختن جهاز فرستد. و بجای قلیچ خان، اصف خان سردار آن لشکر باشد.

و در اینجا قطب الدین خان، و راجه بهگوانداس بملازمت رسیدند؛ و شاه فخرالدین، و جگنانه را، در اودی پور، و راجه بهگوانداس، و سید عبد الله خان را در دهنه گهائی اودی پور گذاشتند. و رایات جهانکشا

چون بنواحی بانسواله، و دو نگر پور رسید راجهای آنجا، و زمینداران اطراف، بشرف آستان بوسی سرفراز گشته، پیشکشهای لائق گذرانیده، مورد مراحم خسروانه گشتند. همدریفجا راجه تودرمل، از ولایت بنگاله آمده، شرف ملازمت دریافت؛ و قریب پانصد زنجیر فیل از غنایم بنگاله، با دیگر تحف و پیشکشها، بنظر اقدس در آورد. در همین منزل قلیچ خان نیز، بملازمت رسیده، رخصت سورت یافت؛ که جهازات را روانه سازد؛ و باتفاق کلیان رای، از فرنگیان قول گرفته، جهازات را راهی ساخت؛ و بزودی معاودت نمود. و هفتوزاریات عالی در مالوه بود، که شرف ملازمت دریافت. چون خاطر اقدس را از تعیین نهانجات جمعت بهم رسید، و مردمان آن نواحی در سلک بندگان انتظام یافتند، سیر کفان، و شکار افگزان، بمالوه در آمدند.

ذکر وقائع سال بیست و سیوم الهی.

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، دوم محرم، سنه خمس و ثمانین و تسعمانه بود. در نواحی پرگنده دیپال پور از توابع مالوه بنیاد نوروز، (بهار نوروزی) سلطانی شد. و در دو شنبه سوم (بستم) ذی الحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمانه (سنه مذکور) موافق سال سیوم (بست سیوم) الهی بر تخت سلطنت جلوس فرموده، عالم و عالیمان را از مراحم پادشاهی سر سبز و شاداب ساختند. و درین وقت توجه بر رفاهیت این ملک (اهل این مملکت) گماشته، در باب آبادانی میکوشیدند. و رعایای آن ملک جماعه جماعه می آمدند (فرموده جماعته که می آمدند) و حقیقت حال خود بعرض میرسانیدند. و ان حضرت از کمال شفقت جبلی با حوال یک یک و رسیدن سرانجام انصوبه را بوجه

احسن فرموده، اکثر زمین دارانرا مطیع و فرمانبردار ساختند. درین ایام، که سرکار مالوه، معسکر اردوی معلی بود، چون راجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور، لوازم عبودیت بتقدیم فرسائید، زامی کشور کشائی مقتضی تنبیه او گشته، بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان، و قطب الدین محمد خان، و شجاعت خان، و شاه فخر الدین و شاه بدافع خان، و پسرش عبد المطلب خان، و تولک خان، و دیگر جاگیرداران مالوه را، برسر ولایت او تعیین فرمود؛ و حکم اشرف نافذ شد، که شهاب خان، درین لشکر سردار باشد، و شهباز خان میربخشی داغ و معقله آن لشکر را دیده، و امرار را اهتمام نموده، بزدوی روان سازد.

و در همان منزل، راجه تودرمل را، بجهت تحقیق جمع، و سر انجام مهام ولایت گجرات، تعیین فرمودند. و درین اثنا، از جانب امرا، و لشکر یکه باید تعیین بودند خبر رسید، که باراجه نراین داس جنگ کرده فتح نمودند. شرح این اجمال آنکه دران ایام که محمد قلیچخان بموجب حکم از ایدر، همراه علی مراد اوزبک، متوجه درگاه معلی شد، و آصف خان، بسرداری آن لشکر، قیام می نمود؛ اتفاقاً، خبر رسید، که راجه ایدر، با جماعت از راجپوتان، که از خانمان آواره شده بودند، و دیگر زمینداران آن نواحی، بامداد رانا کیکا، جمیعت کرده، بده گروهی تهازه ایدر نشسته است؛ و داعیه شبیخون دارد. آصف خان، و میرزا محمد مقیم، و تیمور بدخشی، و معصوم بگری، و مظفر خان، برادر خان عالم، و خواجه ناصر الدین، و مجموع سپاه، نصرت دستگاہ، کنکایش نموده، جماعت با قریب پانصد کس را، بمحافظت تهازه گذاشته، بتعبیه سپاه پرداخته، نیم شب روان شدند. تا وقت صبح چهارم شهر ذی حجه، سنه اربع و ثمانین و تسعمائة، هفت کروه راه طی کرده بودند، که طرفین بهمرسیدند.

و آتش حرب اشتعال یافت . میرزا محمد مقیم ، که سردار هراول بود ، بشهادت رسید ؛ و شکست بزاعدا افتاد . راجه فراین داس گریخته ، بدر رفت . و اولیای دولت بفتح و فیروزی اختصاص یافتند . چون این اخبار ، بعرض حضرت رسید ، موجب انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید . فرامین مطاعه محتوی بر تحسین و نوازش هر یک از امرا و سرداران لشکر ایدر شرف ورود یافت ؛ و چون خاطر خسرو جهانگیر ، از مهمات مالوه ، و تعیین امرا ، بولایت اسیر و برهانپور ، فراغت یافت ؛ عنان عزیمت بدار الخلافت فتح پور منعطف گردانیدند . و تمامی راه بسیر و شکار پیموده ، در روز یکشنبه ، بست و سیوم صفر فتح پور مستقر ایات عز و جلال شد . اهالی و اشراف ، و مقیمان و متوطنان ، باستقبال استعجال نموده ، غلغه دعا و ثنا ، بساکنان ملاه اعلی رسانیدند .

و بعد دوسه ماه ، در ولایت گجرات ، فی الجمله ، فتوری از ممر در آمدن مظفر حسین میرزا ، ابن ابراهیم حسین میرزا ، که دخترزاده میرزا کامران باشد ، رو داده . و شرح این واقعه ، بر سبیل اجمال ، آنست ؛ که در زمانی ، که ایات جهانکشا در گرد قلعه سورت ، نزول داشت ؛ گلرخ بیگم صبیبه کامران میرزا ، منکوحه ابراهیم حسین میرزا ، پسر خورد سال خود مظفر حسین میرزا را گرفته ، رفته بود ، چنانچه شرح این حکایت ، در داستان فتح احمد آباد مذکور شد . درین ولا ، مهر علی نام مفسدی ، از نوکران ابراهیم حسین میرزا ، که بگلرخ بیگم همراه از قلعه سورت ، بدکن رفته بود ، مظفر حسین میرزا را که دران وقت ، بسن پانزده شانزده سالگی رسیده بود ، ماده فتنه و فساد ساخته ، از دکن بیرون آورد . و جمعی از او باش ، و مردم هرجائی ، بگرد او جمع آمده ، روی بغی و عناد ، بولایت گجرات نهادند . درین وقت راجه تودرمل ، بضبط تشخیص ، جمع گجرات

در پثن مشغول بود. بسبب این فتنه و فساد، در هر گوشه فتنه انگیزان سربر آوردند؛ و فتور و آشوب عجبی دست داد. وزیر خان، که حاکم گجرات بود، اگرچه سه هزار سوار در گرد پیش او بود، اما در میان نوکران او، مردم واقعه طلب بسیار بودند؛ بذابر آن، وزیر خان، قرار تعصن داده، شرح حادثه را نوشته، نزد راجه تودرمل فرستاد. پیش از آنکه، راجه بکومک و مدد برسد؛ باز بهادر، پسر شریف خان، در پرگنه فدربار به مظفر حسین میرزا جنگ کرده، شکست یافت؛ و مظفر حسین میرزا، بکفایت رفته، دو سه روز در انجا بوده، متوجه احمدآباد شد. درین اثنا راجه تودرمل، از پثن با احمدآباد آمد، و ارباب فساد، چون خبر آمدن راجه شنیدند، از گذار احمدآباد برخاسته، جانب دوله روان شدند. راجه و وزیر خان، تعاقب کرده، در نواحی دوله بمخالفان رسیدند. و حرب صعب اتفاق افتاد. و اولیعی دولت روز افزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته، مخالفان مهوم شدند؛ و بجانب چونه گده خود را کشیدند.

و بعد از فتح، راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد. چون خبر رفتن راجه، بمیرزا مظفر حسین رسید، باز با احمدآباد آمده، وزیر خان را محاصره کرد. اگرچه جمعیت وزیر خان بسیار بود، اما از نا اعتمادی که بر مردم خود داشت، بضرورت متعصن شد. و مهر علی وکیل میرزا مظفر حسین، که مائیه فساد بود، فدربانها بر دیوار قلعه گذاشته، قصد بر آمدن داشت، که بفاگاه بندوقی، از قلعه بمهر علی رسیده، او را بجهنم فرستاد. چون مهر علی از میان رفت، مظفر حسین میرزا راه گریز پیش فهاده، بجانب سلطان پور و فدربار رفت؛ و آن فتنه و آشوب فرو نشست. رجعتا الی المقصود.

ذکر رسیدن امرا و افواج منصوره بولایت اسیر و برهانپور.

در اوراق پیش ذکر گذشته، که حسب الحکم جهان مطاع شهباز خان، و دیگر امرا تا ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور، تعیین شدند. و چون خبر جمعیت لشکر، براجه علی خان، حاکم اسیر و برهانپور رسید، در قلعه خزید، و دم در کشید. امرای کبار بآن ولایت در آمده، تا بیجاگر عذنان اقتدار باز نکشیدند؛ و تفرقه تمام با اسیر و برهانپور راه یافت. راجه علی خان، از راه عجز و انکسار در آمده، امرا را، وسیله جرائم خویش ساخته، قرار داد، که پیشکش لائق از هر قسم، و فیلان نامی، بمصحوب کسان اعتباری خود، بدرگاه خلایق پناه فرستند. درین اثنا قطب الدین محمد خان، بجهت فتوریکه، در بروچ، و بروده و جاگیرهای او، از رهگذر مظفر حسین میرزا، روی داده بود، از امرا جدا شده، بندر بار، و سلطان پور رفت. و ازین جهت، فی الجملة فتوری، در تشخیص مهم اسیر برهانپور ظاهر شد؛ بنابر آن، شهاب الدید احمد خان، و سائر امرا، وسیله درخواست تقصیرات راجه علی خان شده، پیشکشهای لائق و تحف و هدایا، او بدرگاه سلاطین پناه فرستاده، از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نموده، بیجاگیرهای خود قرار گرفتند.

و در همین ایام، حکیم عین الملک، که برسالت پیش عادل خان حاکم دکن رفته بود، آمده، فیلان نامی و پیشکشهای گرامی، بنظر اشرف در آورد.

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر.

چون حضرت خلیفه الهی، هر سال، بزیارت مزار، فاضل الانوار
 خواجه معین الدین، قدس سره راه، التزام نموده بودند؛ و ماه رجب، که ایام
 عرس حضرت خواجه معین الدین است، قریب رسید؛ متوجه خط مبارک
 اجمیر گردیدند. و در منزل توده، سیادت پناه، میر ابوتراب، که از اکابر
 سادات شیرازست، و سالها پدر و اعمام او، در صحبت سلاطین گجرات،
 معتبر و معزز بودند؛ و راجه تودرمل، که از گجرات، بعد از فتح میرزا
 مظفر حسین، روانه درگاه شده بود، آمده، بشرف آستان بوسی مشرف شد؛
 و از آنجا، بکوچ متواتر، متوجه اجمیر شده، چون باجمیر رسیدند، لوازم زیارت
 بتقدیم رسانیده، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه راه، از انعام عام بهره مند
 ساخت. و هر روز یکبار بزیارت رفته صحبت درویشان میداشتند، و علماء و صلحا
 و درویشان حاضر می شدند؛ و سخنان نفس الامری مذکور میکردند؛ و نغمه
 و سرود درمیان می آمد؛ و ارباب وجد و ذوق را حالها می شد؛ و هر یک
 از اهل استحقاق بانعام و وظیفه خوشدل می گشتند؛ و روز عرس را بنهایت
 بذل و ایثار گذرانیده، صحبت عالی داشتند.

و در کنف عزت و اقبال مراجعت فرموده، چون بنواحی قصبه امرسر
 رسیدند، در موضع مولتهان از اعمال قصبه امرسر بنهائ قلعه و شهر فرمودند.
 و دیوارهای قلعه، و دروازه‌های و باغ را بامرا تقسیم فرمودند؛ و در اتمام
 عمارت تاکید نمودند. و در مدت بستم روز، عمارتی که در مدت سالها
 اتمام آن میسر نمی شد، ساخته و پرداخته شد. بعد از آن حکم اشرف
 نغز یافت، که از تمام برگذات آنصوبه، رعایا، و اصناف متصرفه، در آن
 حصار آبادان گردانند. چون این زمین، از قدیم تعلق برای لون کون داشته

است، این شهر را بنام پسر لون کون، که مذهب نام دارد، و جوان شایسته فهم ست، و شعر فارسی خوب میگوید، و توسنی تخلص می کند، بمذهب نگر موسوم گردانیدند.

ذکر ظاهر شدن ستاره ذوزوابه.

درین ایام، در وقت نماز شام در طرف غرب مائل بشمال، ذوزوابه بر روی آسمان ظاهر شد و تا دو ساعت از شب گذشته بغایت معیّب می نمود؛ و حسب الحکم، اهل تنجیم و ارباب تقویم حاضر آمدند؛ و رایهای ایشان بران قرار یافت، که تاثیر این، در ولایت هندوستان نخواهد بود، و غالب اثر آن، در خراسان، و عراق ظاهر خواهد شد. عاقبت در آن نزدیکی شاه اسماعیل بن شاه طهماسب صفوی، بعالم بقا انتقال نمود؛ و هرج مرج عظیم، در ولایت ایران سائج شد.

و چون درین ایام، بنارنول رسیدند، مقتضای این مضمون.

• بیت •

گر آن ملک نهانی، فیض خواهی، گدایانرا تواضع کن بشاهی،
عمل نموده، بملاقات شیخ نظام ناز نوبی، که از مشائخ وقت بود، تشویف
برده، فقرا و درویشان آنجا را، بانعام و الطاف خسروانه، خوشدل ساختند؛
و مجلس سماع منعقد شد، و صوفیان شیخ وجد و حال کردند.

از آنجا متوجه دارالملک دهلی شده، حوض خاص، مضرب سادات
گردون اساس گردید. و آنحضرت، بمزار فیض آثار، حضرت جنت آشیانی
والد بزرگوار خود رفته، شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند. از آنجا، بزیارت
مشائخ کرام، که در دهلی آسوده اند رفته خضوع و خشوع بجا آورده،
فقرا و مستحقان را، که در آن اماکن بودند، ببذل درم و دیقار، خوشدل

گردانیدند. و از آنجا بسرای بارای منزل نمودند. در سرای مذکور، حاجی حبیب الله، از ولایت فرنگ آمده، نفائس امتعه، واقمشه، و اسباب آن ولایت، از نظر اشرف گذرانیدند. انگاه، از آن منزل کوچ کرده، برای برگزیده پالم، نهضت نمودند.

و در آنجا بذشاط شکار انبساط فرموده، شب در خانه مقدم آن موضع استراحت نمودند. صبح فرمودند که هرگاه بحسب اتفاق شب در خانه مزارع نزول اجلال ازانی داریم، دیوانیان مزروعات آن دهقان را در وجه مدد معاش او مقرر داشته، از باج و خراج معاف دارند.

و در اینجا بتقریبی بمیرزا یوسف خان فرموده اند، که هرگاه کشمیر را بگیریم، بشما عنایت نموده، ما بسیر بیایم، در منزل شما فرود خواهیم آمد. و از آن تاریخ بعد از ده سال ولایت کشمیر بحیطه تصرف در آمده، بجایگزین میرزا یوسف خان قرار گرفت؛ و حضرت در منزل او فرود آمدند.

در روزی، که برگزیده هانسی، مستخیم سادات جلال گردید، در آن قصه بزیارت شینم جمال هانسوی تشریف برده بخیرات و صدقات پرداخت، و در همان جا عرضداشت شیر بیگ، بدرگاه معلی رسید، که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار کرده، میرفت؛ راجه علی خان، حاکم اسیر و بهانپور، او را گرفته، مقید ساخت. و چون مضمون عرضداشت، بعرض اشرف رسید، فرمان واجب الاذعان، بنام راجه علیخان بمصحوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت؛ که مظفر حسین را گرفته، همراه پسر خود، بدرگاه سلاطین پناه فرستند.

و همدین منزل، صدر عالی اکبر مشهدی مولود نامه آنحضرت را، بخط قاضی غیاث الدین جامیکه از افضل وقت بود، و در خدمت حضرت جنت آشیانی، سالها گذرانیده بود، بنظر اشرف رسانیدند. در آن مولود

نامه مسطور بود، که در شب نواد آنحضرت، جنت آشیانی در خواب مشاهده نمودند، که ایزد تعالی ایشان را، فرزند سعادتمند، کرامت فرمود. ایشان آن گوهر گرانمایه را، جلال الدین محمد اکبر نام نهادند. آنحضرت میرعلی اکبر را، بجایزه وصله این مولود نامه، مشمول عواطف بیدریغ بادشاهانه گردانیده، پرگنه ندینه را بانعام او شفقت فرمودند؛ و بتاریخ دویم ذیحجه، سنه خمس و ثمانین و تسعمائة، بندگان حضرت به پسر شیخ فرید نزول اجلال فرمودند. و بلاوازه طواف اشتغال نموده، فقرا و اهل استحقاق را، از خیرات و تصدقات بهره‌مند گردانیدند.

ذکر وقائع سال بست و چهارم الهی.

ابتدای این سال، روز یکشنبه، سیزدهم محرم، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة بود. در ابتدای این سال، از پسر کوچ بکوچ، شکار کفان متوجه دارالخلافه گشتند. اتفاقاً در آن ایام از کثرت باران خلائق بساوه آمده بود. آنحضرت اینه طلبیدند، و از انفاس منبر که هفتصد سه مرتبه در آن ایذه دمیده، اینه را بر آتش نهادند. باران عالی القور تسکین یافت، و مردم از محنت باران خلاص یافت. و در همین وقت اواز دقاره بر آمد، فرمودند که یار محمد فقارچپ است که میخواند. چون تحقیق نمودند، همین طور بود که فرمودند.

و درین محل و در نواحی نندنه رهناس شکار قمرغه خیال کرده، بانرا و سپاهیان حکم فرمودند، که از اطراف شکار رانده در میدان وسیع جمع آوردند. در عرض چهار روز شکار بیحساب و بیشمار گرد کرده، گله گله پیش داخلند. و نزدیک بان رسید، که قمرغه از هر طرف بهرسد که ناگاه، حالتی بر آنحضرت وارد شد، و جذب قوی بهر رسید، و آن مظهر

تجلیات ذاتی، و صفاتی، و مجموعه کمالات جزوی و کلی را، همچنان
حالی روی داد، که ازان بعبارت تعبیر نتوان کرد. درین باب، مردم سخنان
گفتند. گروهی را گمان آن بود، که ان برگزیده حق را، با رجال الغیب اتفاق
صحت افتاده؛ و در خاطر بعضی همان رسید، که بی زبان صحراگرد،
و خاموش ابدان شامون نوزد بزبان بی زبان گفته اند آنچه گفتنی بود *

* بیت *

خوش آن جزبه که ناگاه رسد! انگهی که بر دل آگاه رسد!

در همان وقت، حکم عالی صادر شد، که شکار قمرغه بر طرف باشد؛ و شکارها
را که آوردند، بگردانند. و در پای درختی، که فیض الهی رسیده بود،
و بسیار فقرا و مساکین، بخشش کردند. و حکم نمایان نافذ شد، که
دران مقام عمارتی طرح اندازند، و بنائی بسازند، و موی سر مبارک را،
فصل کردند؛ و اکثر مقربان موافقت و متابعت نمودند *

انگاه، ازان منزل مبارک کوچ نمودند؛ و در فوادی قصده بهیوه خبر
آمدن حضرت مریم مکانی رسید، که از دارالخلافت عازم شده بودند، و موجب
ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گردید؛ و حکم عالی نافذ شد، که شاهزاده
سلطان سلیم باستقبال حضرت مریم مکانی روند؛ و خود نیز سعادت،
متعاقب روان شدند؛ و بعد از اذراک خدمت و تقدیم شرائط تعظیم و احترام
ببارگاه سلاطین پناه آمدند. و حکومت پنجاب را به سعید خان تفویض
نموده، بجای دارالخلافت آگه، رایت مراجعت بر افتخند،
و چون رایات جلال سلطان پور نام موضع از توابع حضرات رسید، حکم نمودند
که کشتی بسیار جمع ساخته راه دریا روان باید شد. محمد قاسم خن میر
بحر بزرگی کشتی بسیار سامن کرده، بظرف اشرف در آورد؛ و امرا و اعیان
دولت نیز برای خود کشتیها موجود ساختند. و آنحضرت روز پنجشنبه بود

سیوم جمادی الثانی ، سنه سبع و ثمانین و تسعمائة ، موافق بسال بست و چهارم ، در خضرآباد ، بکشتی در آمده ، متوجه دار الخلافت آگره گشتند •

• بیت •
در آمد بکشتی شه ملک و دین ، که دیدست دریای کشتی نشین !
و حسب الحکم ، اردوی معلی ، از راه خشکی روان شد . و بست و نهم ماه مذکور ، ظاهر بلداه دهلی برابر مقام حضرت خواجه خضر علیه السلام آرام گاه کشتیها گردید •

و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین الدین ، قدس سره ! بود ، غرم زیارت اجمیر فرمودند . و نوره رجب از کشتی بیرون آمده ، بسرعت سیر از باد استعاده نمودند ، و هر روز سی کروه راه طی کردند . و در آخر روز ششم ، شهر مذکور ، که روز عرس خواجه بود ، باستان سدره اشیان در آمدند . و از روی خشوع و خضوع ، زیارت نموده ، فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را ، بانعام عام خوشدل گردانیدند . روز دیگر ، بهمان سرعت ، متوجه دار الخلافت فتح پور شدند . و هر روز پنجاه کروه راه طی کرده ، در آخر روز جمعه ، نهم ماه مذکور ، دار السلطنت فتح پور رشک گلستان ارم گردید •
و بیشتر اوقات راه در منزلی ، که بعبادت خانه موسوم بود بصحبت علما ، و صلحاء ، و مشائخ ، می گردانیدند . و هر یک را ، از مراحم بادشاهی بهره مند ساخته ، از زر سرخ و سفید ، غنی و مستغنی می گردانیدند ، و شبهای جمعه راه دران منزل با صفا احیا نموده ، همه شب بختیارات و صدقات صرف می شد . درینولا حوضی را که بست گز طول و عمق آن سه گز بود ، و در صحن دولت خانه فتح پور ساخته بودند ، و از زر سرخ و سفید و سیاه پر کردند ، نذر کردند که مجموع این زر را ، بانعام و بخشش صرف فرمایند . و هر روز ، با امراء ، و فقرا ، و مشائخ ، و علما ازین

زر، انعام میکردند. و این زر، که مبلغ بیست گزور تنگه بود، در مدت سه سال تمام شد.

و همدین سال، معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان مردانه بود، بحسب تقدیر، از میرزا رنجیده، بدرگاه جهان پناه آمد؛ و حضرت او را نوازش کرده، بمنصب پانصدی سرفرازی بخشید؛ و در ولایت بهار جاگیر داده، رخصت فرمودند. و چون آنجا رفت، با کالپهار که از امرای کبار افغانه بود، و بشجاعت اشتهار داشت، جنگ کرده، غالب گشت؛ و چند زخم باو رسید. حضرت خلیفه الهمی، از شنیدن اینخبر، او را سرفرازی کرده، منصب هزاری بخشیده، فرمان عفایت باسپ و خلعت خاصه مرحمت فرمودند. و هم در ماه شوال، سال مذکور، ملا طیب را، دیوان صوبه بهار و حاجی پور، و پوکھوتم را بخشید، و ملا محمد را امین، و شمشیر خان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه آنجا، فرموده، رخصت فرمودند.

همدین ماه، مقصود جوهری، که پیش راجه علیخان، حاکم اسیر، و برهانپور بطلب میرزا مظفر حسین رفته بود، با پیشکشها راجه علیخان را میرزا را آورده، در نظر اشرف گذرانیدند.

ذکر فرستادن بعضی امرا بولایت رانا کیکا.

چون همت خاطر خیر اندیش، بدان مصروفست، که ساحت ولایت هندوستان، از غبار فتنه و فساد ارباب کفر و ضلال مصفی گردد، شهباز خان، میر بخشید، را با بعضی امرا مثل قاضی خان بدخشی، و شریف خان آنکه، و سید قاسم، و سید هشتم بارهه، و سبغانقلی ترک، و دیگر امرا، بر سر رانا کیکا فرستادند. و در خرابی ولایت کیکا،

بدستند. آوردن او مبالغه فرمودند. و شهباز خان یولایت رانا در آمده
 ، اد غارت و تاراج داده ، سر در پی او نهاده ، در کوه و جنگل میگشته .
 چون رانا ، در قلعه کونبلمیر در آمد ، شهباز خان ، بمحاصره آن قلعه
 پرداخته ، در چند روز فتح قلعه نمود . و رانا کیکا ، در نیم شبی ، از قلعه
 فرود آمده ، میرفت .

و همدین ایام ، سلطان خواجه ، که حضرت خلیفه الہی میرحاج
 ساخته ، بمکہ فرستاده بود ، از مکہ معظمہ معاودت نموده ، بملازمت
 رسید . و انواع امتعه ، و اقمشه های رومی ، و فرنگی ، و اسپان عربی
 نژاد ، و غلامان حبشی ، و کنیزکان برسم پیشکش ، از نظر اعلیٰ گذرانیده ،
 بعواطف بادشاهانہ ممتاز گردیده ، بمنصب صدارت منصوب گشت .
 و چون فرستادن میرحاج ، هر ساله ، بمکہ معظمہ ، مقرر شده بود ، و
 درینسال ، فرعه این منصب عظیم القدر ، بنام خواجه محمد یحیی ، که از
 نقایب حضرت خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبد اللہ ، قدس سرہ بود ، بر
 آمد ، چهار لک روپیہ ، حوالہ خواجه مذکور فرموده ، روانہ مکہ معظمہ
 ساختند .

و در آخر سنہ سبع و ثمانین و تسعمائے ، موافق سال بیست و چهارم
 الہی ، خبر رسید ، کہ خانجہان ، حاکم بنگالہ ، فوت شد . آنحضرت از
 استماع این خبر ، حزن و تلسف فرموده ، فرمان تسلی و نوازش ، باسمعیل
 قلیخان ، کہ برادر خانجہانست ، فرستادند . و مظفر خانرا ، کہ مشرف
 دیوان بود ، بمحکومت ولایت بنگالہ تعیین فرمودند . و رضوی خانرا ،
 بخشای آن ملک ، و حکیم ابو الفتح را ، صدر ، و پترواس و میرادہم را
 بشرکت بمنصب دیوانی فرستادند .

ذکر وقائع سال بست و پنجم الهی .

ابتدای این سال ، روز جمعه بست و چهارم محرم ، سده ثمان و ثمانین و تسعمانه بود . چون حکام و ولات ولایت کشمیر ، همیشه در زمره دولتخواهان خدمتگار ، و هواخواهان باج گذار ، این دودمان ، رفیع الارکان ، منتظم بوده اند ؛ دران ایام ، که موکب جهانگیر ، بعد از طواف مزار اجمیر ، بعزم زیارت مرقد شینم فرید شکر گنج بحمه الله تعالی ، بطرف پنجاب نهضت فرموده بود ، ملا عشقی را ، که از بندهای قدیم الخدمت این درگاه ست ، با قاضی صدر الدین بکشمیر فرستاده بودند ؛ و علیخان حاکم کشمیر ، بتوازم ضیافت ، و مراسم خدمت ، قیام نموده ، آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانیده ، پیشکشهای لائق ، و تحفههای آنولایت از زعفران ، و مشک ، و قطاس ، و شالها ، و دیگر اجناس نفیسه ، ترتیب داده ، بمصحوب وکیل خود ، محمد فاسم ، همراه ملا عشقی ، و قاضی صدر الدین فرستاده بود . جماعت مذکور ، درین ایام ، بدرگاه خلانق پناه رسید . و کیفیت حسن اخلاص و دولتخواهی خان مذکور را ، بذوعی که دیده و دانسته بود ، خاطر نشان حضرت نموده ، پیشکش و هدایایی کشمیر بعرض خسرو جهانگیر رسانیدند .

و درین ولا گناه مظفر حسین میرزا را ، که مقصود جوهری از پیش راجه علیخان آورده بود ، با وجود اینهمه تقصیرات بخشیده ، بمراحم خسروانده سرفراز ساخته ، از فید بر آوردند .

و همدین ایام روزی ، حضرت در وقت طعام ، و سیلان و التوان اطعمه ، که بر مائیده احسان بود ، بدل الهام منزل گذرانیدند ؛ که پیشک گرسنه را ، چشم بران افتاده خواهد بود . چگونه روا باشد ، ما ازین طعامها

بخوریم ، و گرسنگان معروم باشند ؟ حکم شد ، که هر روز چند گرسنه ، را ازین
طعامهای خاصه سیر بسازند . انگاه بجهت ما ، طعام آورند .

درینولا حکمت ماب حکیم علی را ، همراه ایلچیان عادل خان
دکهنی ، به بیجانگر فرستادند . شرح این مچمل آنست ، که حکام
و ولایه ولایت دکن ، هریکی ، عنعده ، هر سال پیشکش و هدایا ، مصحوب
و کلا و مردم اعتباری خود ، بدرگاه سلاطین پناه ، می فرستند ؛ و چون
خواجه عبد الله ، از جانب عادلخان آمده ، تحفههای گرامی ، و فیلان
نامی آورده بود ؛ درین ایام ، پرتو التفات بحال عادلخان انداخته ،
خواجه عبد الله ، و پسرش شاهي بیگ را بخلاعت بادشاهانه نوازش
فرموده ، یکصد اشرفی اکبر شاهي و یکهزار و پانصد و یک روپیه ، و بیست
و چهار هزار مرادی ، انعام فرموده ، رخصت دادند .

درین ایام ، خجسته فرجام ، میر نظام ، که شوهر خواهر میرزا شاه رخ
والی بدخشان است ، برسم رسالت ، از پیش میرزا شاه رخ ، بدرگاه سلاطین
پناه آمده ؛ و اسپان توکی ، بدخشی نژاد ، و لعلهای آبدار ، و قطارهای
شتر ، ذر و ماده ، پیشکش گذرانید ، و بعزایات خسروانه ممتاز گشت .

و چون حضرت خلیفه الہی ، هر سال ، در ماه مولود حضرت
ختمی پناه ، صلی الله علیه و سلم ، مجلس عرس ترتیب میدادند ؛ در
روز دوازدهم ربیع الاول اینسال نیز ، مجلس منعقد گردید . سادات ،
و علماء ، و مشائخ ، و امراء ، حاضر آمده ، صدای عام در داده ، سفره
کشیدند . هیچکس از اهل شهر نماند ، که درین روز ، از خوان بهره مند
نگشت . چون بعرض رسیده بود ، که حضرت ختمی پناه ، صلی الله
علیه و سلم ، و خلفای راشدین ، رضی الله عنهم اجمعین ، در روزهای
جمعه ، و عیدین ، همیشه خود خطابت میکردند ، و خلفای بنی عباس

نیز، احیاء آن سنت سزیه نموده، هر یک بنفس خویش، خطبه میخواندند. و بعد از خلفای بنی عباس، سلاطین اورنگ نشین، مثل صاحب قرانی، امیر تیمور گورکان، و میرزا الغ بیگ، بجهت متابعت حضرت خیر البشر، و خلفای اربعه، بنفس خویش خطبه میخواندند، رای عوآب نمایی، متقاضی آن گردید، که در یکی از جمعات، بسیرت خلفاء و ائمه هدی عمل نماید. و در روز جمعه غره ماه جمادی الاول، سال بیست و پنجم الهی، در مسجد جامع دارالخلافت فتحپور پای شرف بر شرفه منبر نهاده، لسان اعجاز بیان داد. این کلمات خطبه بکشادند.

• بیت •

خداوندی که ما را خسروی داد، دل دانا، و بازوی قوی داد،
 عدل و داد، ما را رهنمون کرد؛ بجز عدل، از خیال ما برون کرد؛
 بود و مفشش ز حد فهم برتر، تعالی شانه الله اکبر.
 و بهمین ابیات، بلاغت آیات، که مشتمل بر حمد و ثناء، و محتوی بر شکر الانعماء، و ترغیب عدل و داد، اختصار فرموده، فاتحه خواندند؛ و از منبر فرود آمده، نماز جمعه ادا کردند.

چون عبد الله خان، اوزبک، پادشاه اورادالفر، همیشه سلسله جنبان دوستی، و یکجہتی بود؛ و ایلچیان بدرگاه هی فرستاد؛ بذایران حضرت شہریار جهان، میرزا فولاد را، با خواجه خطیب نام جوانی، که از آدمی زادهای بنحوا بود، بایلچیکری تعیین فرمودند؛ و مکتوبی مشتمل بر تمهید دوستی، و محتوی بر تاکید روابط اختصاص، و یکجہتی ارسال داشته، ختم کلام باین بیت فرمودند.

• بیت •

چو ما دوست باشیم با یکدیگر، بود بحد و بر ایمن، از شور و شر
 و درین ایام فرخنده انجام، روزی، بحضور فضلا و علماء مسئله مختلف